

رساله در صرف و نحو

RISALAH DAR SARF WA NAHW

Folios	:	16
Subject	:	Persian Grammar
Illustrated/Illuminated:	:	-
Script	:	Nasta'liq
Scribe	:	-
Date of transcription	:	12th Century A.H.
Condition	:	Good
HL No. 2745-A	:	Cat No.

O. P. L.

2745 A

RISALAH SARF NAIHW

RISALAH SARE NATIW

2745 A

O. P. L.





Progs 6021
H.L. 2745A



[illegible]

12
5

جاءه من قديم الزمان
في هذا اليوم العظيم
فانظر يا بني
الى ما في يدك
من هذه النعمات
والبركات
التي انعم الله عليك بها
فلا تنسها ولا تتركها
ولا تقدر على بيعها
او الهبتها او عطاها
لغير الله تعالى
فانه لا يقبل منها
الا لله وحده
والمسلمون
يحبون الله ورسوله
وما جاهدوا الا لوجهه
وقد خرجوا من تحت
ظلال رحمة ربهم
عليهم السلام

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

معنی استخوانخوار بر بی سر و با سطح انوار لم یزلی سید اما فعلی و است فبوصه
 اتفاق افتاد چون کرده این تصویر با جای آن نیکوتر است رنگ بنمبه نمنا
 بنام نامی او ریختیم تا چهره این انکاره رنگی در جوفی دیگر باید و این شجره شملت
 بر شش فرع و هر فرع را فعلی یا خبری یا انمار فرع اول در بیان مایهت کلمه
 و تقسیم آن در این فرع را چهار نمره بود نمره اول در بیان مایهت کلمه و کیفیت
 اتقسام آن با قسم نثره مشهوره بدانکه کلمه لفظی را گویند که موضوع باشد بر
 معنی مفرد چون ناکه موضوع است برای تشبیهی برای جسم تشبیه برای لفظ
 تشبیه که انهم کلمه است موضوع همین معنی بزبان فارسی و لفظ معنی انداختن
 چیزی بود از زبان پس لفظ عام است و کلمه خاص چه هر کلمه را لفظ گویند و بعضی
 لفظ را کلمه خوانند چون الفاظ همدانند صفت و مسبق و نیز د کلمه بر قسم است
 اسم و فعل و حرف نمره دوم در بیان اسم آنچه قابل آن بود که اسناد
 با و بسوی او بود و مقترن بود یکی از از منته نثره که ماضی و مستقبل و حال باشند
 از اسم گویند مثال آن زید قایم است نمره سوم در بیان فعل هر چه
 اسناد بسوی او نباشد بلکه با او باشند و مقترن بود یکی از از منته نثره آنرا
 منطقیان کلمه و نحو بان فعل خوانند چون گفت و رفت نمره چهارم در بیان حرف

و آن در اصل عبارتست از حرف مفقوده یعنی و آن سبت و هشت حرف که بر هر
ظاهر است و در مطلق نگاه کلمه را گویند که سبب و سبب الیه نباشد خواه یک حرفی
خواه دو حرفی و خواه زیاده از این آن ای ربط کلام بخبر بر و تقریر در آید و کلام
بی حرف بر تمام شود اما علت و درین سه فقره مثال یک حرفی و دو حرفی و زیاده
از این در حالی بودن کلام از حرف موجود است **از جمله کلمه گفت اگر لطف حق**
شما محال نیست کار با سببکم نور دیده زید مرد و قی دوم در ذکر خود است کلمه و چند
آن در کلام اعم از آنکه اسم باشد یا فعل یا حرف بی شرط نقدیم و تا آخری فی
ترتیب و این قی را یک نموده بود و ثمره بالجمده کلمه را انواع بود از آنچه است **کاف**
و آن بر چند قسم بود **اول کاف بیانی** و آن مبین صفت موصوف و کلام قابل بود
و غیر آن و حذف این کاف در ای لوف آن با کسی هر دقنی بی یا و یا و بیان
کلام قابل غیر صفت درست باشد بلکه غلط و محض سوج **دوم کاف بیانی** که در سر و سر
عشر نموده قال که بوزن سزستان حال کار کام و زبان حته اند بنه نای حای
عذب البیان اند که جاشی نعمهای سکرین بر رک و بی بی دو انیده حذف این
بر دو کاف بهیچگونه جابر نیست **دو کاف استغهای** و آن مشهور است **دو کاف**
تعلیلی و آن قایم مقام زبر که بود مثال آن و ضو بکلام سببکم که میضات است

است دیگر معنی نایب مثال آن سخن دبا ده از حد خود نجا بهم گفت که مردم
نکنند و حذف این است کاف هم جابر نباشد **دیگر کاف معنی هم** خانه عوفی گوید
هر سوخته جانیکه که بشنید در آید **کرم** کباب است که با مال و بر آید
و هم درین دو شعر **شعر** نظر بر من آن ماه طلعت ندارد
گر آنکه درم که صورت ندارد **ایضا** اعما دی بو فای منت ای کانیست
گر همه وحی بیا بد که را با و نیست حذف این کاف در بعضی جا جواز
دارد اما معنی را بسدل نماید چه وجود کاف دال بود بر مخالفت و اصرار در صدق
دعوی و عدم کاف و عدم اصرار در صدق دعوی **دیگر کاف مفاجات** معنی ناکها
مثال آن فلانی بر کسار حوض نشسته بود که نب بر دی غلبه کرد **مثال دیگر**
بجایزه بنحو است که بوطن با لوف خود و بر دو که حلق در رسید یعنی ناکها آن تب برد
غلبه کرد و ناکها آن حلق در رسید این کاف هم لایق حذف نباشد **دیگر کاف تضعیر**
که در آخر کلمه باید چون مردک و تنک و شبنک **دیگر کاف صله** معنی کسی مثال آن
هر که با من دوست است من دوست اویم یعنی هر کسی که با من دوست است **دیگر کاف**
ملک مثال آن نه من در علم از و کمترم که احدی همسر او نمیتواند شد این بر دو کاف
قابل حذف نباشد **دیگر کاف بجای اگر** مولفه **شعر** که کرد که سویی عاشق زار

کمی از لطف ای بد خو کاهی دورتر کاف استقام با استماع نیز میاید و جا
بمعنی جیم فارسی باهای هوزیر برای تصویر در حرکت باید **جون** با عجز و قابله و جا
استقامی بود و آن مشهور است و آن تعلیل به اما با استماع مثال آن چگونه برده ما غیر
توان کرد وجهه ما هر چه گفته اند سند است پوشیده نمائند که مردم ایران کسر جاد و کاف
استقام را با استماع خوانند و پند بان مجهول **نویس** یا بود و آن
هر چند نوع است و آخر کلمه باید که بای وحدت و آن مبتدیه مجهول و محلی تا نگردد کرد
و ماقبل آن یکسور باشد **جون** مردی و زنی و پادشاهی امیری بمعنی یک مرد و یک
و یک پادشاه و یک امیرین با محلی معرفت کرد و اصلاً **دیگر بای** زاده و آن
برای فصاحت در کلام فارسیان آید و این هم در حرکت مثل بای وحدت است
جون هر فتنه خواسته باستم بمعنی هر وقت که خواسته باستم و با اینکه در آخر کلمه
نباید که اول آن کلمه عطف طرفه بود همین با یا سدا نند محب مردی و طرفه مردی وحدت
این باز و او بود لیکن غسیب دیگر بای توصیفی که دال بود بر وصف کلمه و کاف بای
برای صفت بعد آن باید مثال آن **میت** یا پادشاهی که طرح ظلم کنند بای دیوار
خوبش کنند و اینهم مجهول بود و این هر سه بای مجهول اگر بعد بای هوزیر متغی بود
تا با همزه بدل شود **دیگر بای** نسبت چون چثاری و هندی و این یاد حالیکه ماقبل آن

آن الف و یا باشد آن الف و بار ابوا و بدل کنند چون موسوی عیسوی و غزونی
و بدل کردن این الف موافق قاعده غمیت فارسیان بمصرف خود بر الفی که
باقبل بایی نسبت واقع شود با و او بدل کنند مانند مصطفوی و عزتضوی و این الف
نزد عربان صحیح نباشد و اگر باقبل این یا باشد آن ماکایی همزه بدل شود
چون سرمینی و کای کیم چون عاوی که باشند ساه را گویند و کای بوا و چون
لغوی که ساکن کچه باشد و بایی که دلالت کند بر لیاقت و فاعلیت و مفعولیت همین
یا باشد چون کشتی و رفتی و جعلی و این یا را لاحق شود و نون غنه چهار کیم ساغر
سیمی را سیمین گویند و لوح زبر جدی را زبر جدین و بعد از نون بای نور مخفی
نیز باید مانند زین و زین و شکین و شکیه و این یا را با نسبت کار نیست همین
نون را بوی فصاحت حرکت میدهند **و** بای مصدری که حاصل شود از نون
آن معنی مصدری در آخر کلمه چون نازی و باکی و سوانی و دانانی که معنی تازه
شدن و بار شدن و رسوا شدن و داناشدن باشد و بای مصدری با مصدر
عربی نیز لاحق شود و نزد بعضی صحیح و نزد بعضی غلط باشد لکن در اصل صحیح است
و چون سلامتی و صفائی و خلاصی **و** بای مشکلم است و این تقلید عرب است
و کلمه که در آخر آن بای مشکلم است جان بر بسته یا رسان استعمال است که بر زبان

بر خواننده و ناخواننده جاریست هوای آریاب تحقیق کسی را معلوم نیست که یاد دارد
 آنرا چگونه برای متکلم است بلکه نزد ایشان بمنزله خبر و کلمه بود و تمام لغظ را مابین
 استعمال کنند **دو** قبله کاسی بجای قبله کاه و نور جنبی بجای نور چشم و گویند که قبله کاه
 غماز و خوبست و یاد و دل الهی غیر مصروف غم نیست هر چند لغظ عربست چه علم
 نظیر لغظ ولی مصافق الیه و نظیر مابین متکلم مصافق واقع شده معروف بلام است
 و مصافق و غریب معروف بلام بر سبیل قدرت و خلاف بلغا باشد و این هر سه
 معروف بود **دو** گریای ضحی یا غم چون رفیق و اندوی و اینهم معروف باشد **دو** گری
 یابی تلقی بکلمه که واصل بود بر زمانه ماضی چون رفیق یعنی برقت و درستی یعنی
 بمیدانم **دو** گریایی که تلقی با معرفت را بجا باشد چون داناستی یعنی داناست
 بشید استی بجای کشید است و این هر دو با نیز مجهول بود **دو** گریایی و قایم این
 و رسانوی و حرف شده و اصطلاح شود در جائیکه اصلی نیامد چون خدا را و گاهی
 بی ذواتانم مقام همزه کرد و گاهی در اضافت چون خدا اینم و گاهی در اضافت
 چون خدای کریم که صفت و موصوف است یا برای حفاظت وزن چهار نیمه درین
 شعر تصنیف شد **دو** چند باید آتش اهل طبع شناسی **دو** قوت با وده الحید امرک
 شکسته نابی **دو** گریا باشد چون علامی و نه اعلی و اینهم معروف است و این ای

یا با بیانی که مصالح و فروع باشد بعد از تحقیق بای آن با بهره بدل شود برای
 نسبتی که در آن اختلاف است **دیکر** از آنها و او است که برای عطف بود
 و آن در دو حکم واقع شود و دلالت کند بر دو بودن آن یا بوضوح چون است
 و آنش و آن متحرک بود در متحرک ساکن نیز و در نظم متحرک آوردن آن و ای
 سر کلام در قطعه یا آنکه جزو لفظ بود چون دلیکن بسیار قبیح بود اگر چه بجز
 کلام متقدمین آمده و حذف این نیز و با باشد **دیکر** از آن جمله الف است و آن اول
 کلمه و آخر کلمه باشد چون الکسیر و آن و سکن در و سکن و سکن و سکن و سکن و سکن
 اول کلمه و آنکه در آخر کلمه باشد چند نوع بود چون الف نداء و حذف آن نیز
 بود و جزو کلمه چون اشکارا و اینهم غایب الحذف بود و الف زاید چون ابرسا
 و ضایع و الف زاید گاهی ملحق بفعل ماضی نیز کرده و چون کفای و گاهی در آخر امر
 معنی فاعل پیدا کند چون دایا و پنا **دیکر** از حروف بای همزه است که در آخر
 کلمه باید یکی از آن ملحق بفعل ماضی کرده و چون بسته و بر خاسته و تلفظ آوردن
 آن محل فصاحت است و همچنین بای اشکاره و خاره که با الف بدل شود و محسن
 نباشد با جمله بای که با قبل آن یکی از این سه حرف که الف یا و و ساکن
 دارند چون که و ما و و تلو نیاید و مصالح تلفظ و محرم تلفظ هر دو باشد و احلا

آن خوب نیست حرکت ماقبل آن کافیت و آنچه صالح تلفظ بود فقط با وجود امکان
عدم تلفظ چون شنبه و ابله عدم تلفظ بان روان باشد عرفی شیرازی و شمری ما
ابله مخفی آورده مورد طعن معاصرین گردیده و با بادشاه و کواه و کیا و قبا و دوا
و شناه نیز مخدوف شود لیکن حذف آن در بادشاه و کواه و کیا و غیر فصیح ملاحظه شود
و قبا و دوا و افصح باشد از آنچه که بوده و مای مخفی در بعضی جا با کاف فارسی بدل
چون بندکان و بندک و اعلا و نیکه ماقبل آن الف با و ساکن ماقبل مفهوم
یایای ساکن ماقبل مکسور باشد معطف و اضافت و توصیف و علاقه بارابطه با ضمیر
غیر آن آنچه حسب التقای ساکنین نباشد بر فصیح بود هر چند قدما در متون اعلان
آن نموده اند شاید که در غزل قصیده قسم آمده باشد چون لرزان و ترسان
و خون و چون و دین چین و با عطف و اضافت و توصیف غیر آن اعلان آن
درست بود **چون** جان نو جان دل و جان شیرین چون دین من و دین دل
و دین نو و چون خون بزو خون آب خون سیاه و چو نیست و نیست دانست
و جانم و دینم و خونم و ربانی و ربانی و همچنین ملحقه قسم بود یکی با مبنی و مثال
آن التماس کان من میزند و دم بای قسم مثال آن بخدا که من اینکار نخواهم کرد و دیگر
مای استعانت مثال آن مای خود راه میروم و حذف این هر سه یا جائز بود مثال

مثال آن دست فلانی این کتاب را خواهم داد یعنی بدست فلانی **مثال** بای قسم جان
 که من نمانم یعنی بجان شما **مثال** بای استعانت دست خود نوشته ام یعنی بدست
 خود نوشته ام **دیگر** یا معنی بر مثال آن ما من بامم آمد یعنی بر بامم آمد **دیگر** یا معنی
 برای مثال آن تعلیم فلان آمده ام یعنی برای تعلیم فلان آمده ام **دیگر** یا معنی را
 مثال آن بنویسم یعنی ترا میگویم **دیگر** یا معنی از مثال آن باین سبب یعنی من
 سبب **دیگر** یا نقدیه مثال آن فلان بمن رفت یا با کسی رفتم **دیگر** یا معنی طرف
 مثال آن فلان بکله معطوفه رفت مثال دیگر از خانه بیار رفت یعنی سوی بازار رفت
 احتمال دیگر باینست دارد چه هنوز در بازار نرسیده است که بیار از رفتن او قرار میدهم
دیگر یا معنی مقابل مثال آن یک شرطه نور برآید باین دیگران میگویم قسم یعنی یک شواهد
 در عوض یک باین میدهم **دیگر** یا معنی محاذی مثال آن باروی برنورت درص افتاد
 چون چراغ در درنگ برنور است یعنی محاذی روی برنور تو **دیگر** بای مصحبت
 مثال آن اسب با زین خردیم یعنی مع زین خردیم **دیگر** یا در آید چون بدو
 و همراه تو در زین هر دو یکی میسوز بود و دیگر معشوق و مردم ایرا با بای دیگر را
 نیز میسوز خواهند و با میسوز بنوعیکه در اول امر باید و باعث حسن آن کرد و در اول
 فعل ماضی نیز باید و کلام را از بابیه فصاحت پندارد چون رفت و بگفت و در بعضی

مواقع این بار که در اول امر و ماضی می آید مضموم نیز خوانند چون بخور و کفن و آید
نیز معنی بامی آید مثال آن با تو میگویم گاهی بنویسم و بایا می آید معنی بیا داند
اول محل فصاحت و دوم ظاهر است و دلیل حسن لفظ از برای مکتور در اول
دقیق لفظ در اول فعل ماضی نیست که در اول امر در ترمیم داخل شود و در اول
درای نظم نباید پس ظاهر است که برای حسن لفظ و نظم نمی آید بلکه بضرورة و در همچنین
در و آن نیز زاید بود و غیر زاید غیر زاید آن بود که حذف آن روان شود مثال آن ملا
محمد امین استرآبادی در نواید المذنبه نوشته است بدست که از حذف آن عبارت
معمل میشود و زاید آن بود که از حذف نمودن آن عبارت کمال خود نماید مثال
آن فلانی امر و برای دیدن من آمده بود حیف خانه نبودم یعنی در خانه نبودم
و در اول امر و فعل ماضی برای فصاحت آید **مثال** آن بابیان بلند بادشاهی
در اندم یکدیگر و ساغر در ده و کاهی در آخر کلمه باید که در اول آن با اظرفیت بود مثال
آن **ع** بدریاد منافع میباشد **ع** اگر خواهی سلامت بر کنار است **ع** و اندر نیز
بهین معنی باشد مثال آن بجز اندر و بشکر اندر و اندرین کامصلی چیست و
همچنین بر و آن نیز زاید بود و غیر زاید مثال زاید از جای خود چیست و بجام بر
مثال غیر زاید ملک کرسی نشسته بود و همچنین اگر و آن حرف شرط بود و خبری آن

آن شود بود مثال آن اگر قیامت بر حق است دشمن اهل بیت بجهنم خواهد رفت
 و حذف آن در بعضی جا روا باشد مثال آن چه شد امروز نیاید فردا خواهد آمد یعنی
 چه شد اگر امروز نیاید و همچنین با و آن برای نزدیک باید و فایده آن در عبارت
 رسولیم است مثال آن باشد در بنیانه بماند با من بمانم یعنی یک کس بماند پس
 قابل ماندن خود را مسلم داشته ماندن غیر خود را رد کرده است یا بالعکس آن
 استقامی بود و غیر استقامی مثال استقامی و بر دینها بر سب سوار بودید
 با دیگری غیر استقامی آنست که گذشت مثال دیگر من قابل اوم صاحب خلق
 و با جودتم فاضل باشد یا شاعر و یک جای ذکر آن اولی بود از آنکه در دو جا ذکر کنند
 مثال حرف نزدیدی که مکرر ذکر کرده شود امروز این را از تو میگویم بازگ
 آشنائی میکنم و این عبارت اگر چنین باشد نیز همین معنی بر می آید امروز این را
 دینار از تو میگویم بازگ آشنائی میکنم و حذف آن در هیچ موقع جایز نباشد مگر در
 در دو مرتبه چون فلانی بر دمن بر دمن بر دمن بر دمن است و همچنین کو بمبئی کجاست
 باشد ما حرف رابط مثال آن کو یا یعنی کجاست یا در بمبئی کجاست نباشد
 مثال آن من کو میتوانم رفت بمبئی کجا میتوانم رفت غلط باشد و کجا بمبئی کو نیز
 می آید و همچنین نا ابتدائی و انتهائی و تعلیلی و تاکیدی و تجاهلی و تفسیری ابتدا

دال بود بر ابتدا حذف آن ممنوع مثال آن ما با تو آشنا شده ام از خود بجانم
و اینها می برد و گویند بود یکی آنچه دلالت کند بر اینها می رفتی که فعلی در این حالت
شود بر وجهی که آن فعل شرط فعلی دیگر شود مثال آن تا فلانی با من دوست
نخواهد شد کار من رونق نخواهد یافت و در بعضی جا حرف نفی از فعل اول برود
مثال آن تا من از این سفر معاودت نکنم شما بجائی نخواهید رفت یعنی تا که من
از این سفر معاودت نکنم شما بجائی نخواهید رفت پس ثابت است که تا بجائی تا وقتی که
در تحریر و تقریر مستعمل است دیگر آنچه دلالت بر وقت نکند و آن نیز بر دو قسم بود
یکی آنچه دلالت کند بر مثنوی شدن فعلی خبری یا جابجاء آنچه در امکان از خبر آن
برون بود مثال آن از خانه تا خانه زید رفتن یعنی بجای زید رفتن بلکه تا جابجاء
زید در آنست مثال دیگر من است بوان نظیری را تا این غول که مطلع است
گیا بودی که است سوختی از زده جا را بعد از روز مختصر طول دادی هر بار
ملاحظه نمودم یعنی این غول را ملاحظه کردم بلکه تا جابجاء این غول از آنجا شروع
میشود دیگر آنچه آنچه در امکان از خبر آن فعل برون است مثال آن از خانه
تا خانه زید رفتن یعنی در خانه زید رفتن مثال دیگر غول نظیر را از مطلع تا مطلع
دیدم یعنی مطلع نیز دیدم و اینهم ممنوع الحذف است و تعلیلی نیز در قسم بود یکی







